نمایش در تاریکی

وندی استیز

مترجم : سرگزی، سعید

همه چیز با دیدار کریستینا گارسیا از وطنش،کوبا،در سال 1984 آغاز شد.این نویسنده،از سن دو سالگی، یعنی زمانی که خانواده‏اش به نیویورک‏ نقل مکان کردند،به کوبا مراجعت‏ نکرده بود.گارسیای سی و سه ساله، دیدار با اقوامش را مانند«یافتن حلقه‏ای‏ گم شده در هویتش»توصیف می‏کند. خاطرهء این سفر،به مدت پنج سال در ذهن وی باقی ماند،تا سرانجام،او نوشتن کتاب«رؤیایی در کوبا»را آغاز کرد.او می‏نویسد:«تنها تصور واضحی که داشتم،خاطرهء زنی بود که از بالکن خانه‏اش،سواحل کوبا را به‏ خاطر مهاجمین،به دقت زیر نظر داشت».

از اینجاست که گارسیا،داستانش را آغاز می‏کند.در حالی که بی‏اراده، میان کوبا و بروکلین،به پرواز درمی‏آید؛ داستانش بر روی سه نسل از اعضاء یک‏ خانواده،متمرکز می‏شود که با انقلاب‏ فیدل کاسترو،میانشان جدایی افتاده‏ است.سلیا دل یینو جدهء خانواده،زنی‏ است که مجبور است از میان علاقه و احساسش به یک محبوب بسیار قدیمی‏ اسپانیولی و خدمت به ال لیدر،یکی را انتخاب کند.

در بروکلین لردز،دختر سلیا،سرباز شمالی آمریکا را،از خود می‏راند و با خاطرهء تجاوز یک سرباز انقلابی،به‏ خانه باز می‏گردد و تمام وجودش،از کاسترو و«کمونیسم»و همچنین، خدمت مادرش به این دو سرشار از تنفر می‏شود.

پیلار،دختر لردز،عقیده و نظر مادرش را-که معتقد است،می‏تواند از پشت پیشخوان دکان نانوایی،با کمونیسم بجنگد و برای بازگشت به‏ جزیره،به نیرنگ متوسل شود-مورد تمسخر قرار می‏دهد.پیلار می‏گوید: «بیشتر روزها،کوبا برای من،به مرده‏ای‏ می‏ماند؛اما گاهی،موج اشتیاق است‏ که به من،نهیبی می‏زند و من نمی‏توانم‏ هواپیمایی را بربایم و به هاوانا ببرم».

گارسیا،با این اولین داستان بلند و شگفت‏انگیز،به جرگهء نویسندگان‏ پرذوق کشورهای آمریکای لاتین‏ می‏پیوندد؛که آوازهء آنان ناگهان به دور دستها،و به گوش بسیاری از شنوندگان‏ خواهد رسید.این نویسندگان، برخلاف سایر نویسندگان آمریکای‏ لاتین،همانند گابریل گارسیا مارکز کلمبیایی،یا ماریو وارگاز لیوسای‏ پروئی،به زبان انگلیسی می‏نویسند و موضوع داستانهای خود را از دو فرهنگ‏ می‏گیرند.داستانهایشان،از«رؤیایی‏ در کوبا»گرفته،تا داستان«دختران‏ گارسیا چگونه لهجهء خود را از دست‏ دادند»نوشته جولیا آلوارز،و داستان«باران‏ طلا»نوشتهء ویلاسنور،همگی در پی‏ کشف آمیزش فرصت و تمایزی است که‏ مردم آمریکای لاتین در ایالات متحده‏ یافته‏اند.برای نمونه«دختران‏ گارسیا...»،داستان تحول زندگی‏ چهار خواهر دومنیکنی را از تموّل و خوشبختی،به آوارگی و فلاکت بیان‏ می‏کند.یکی از خواهرها می‏گوید:«ما این احساس را نداشتیم که ایالات‏ متحده بهترین‏هایی را که داشتیم،به ما ارائه داده بود.»و می‏افزاید:«وسایل‏ دست دوم،خانه‏های اجاره‏ای در همسایگی کاتولیک‏نشین‏های جنوب‏ آمریکا،لباسهای خریداری شده از فروشگاه«راندرابین»،تلویزیون سیاه و سفید با تصویر موج‏دار،تنها چیزهایی‏ بودند که در اختیارمان قرار داشت». آلوارز،پروفسور کالج«میدل بری»که در ده سالگی از سانتیاگو،به دومنیگو مهاجرت کرده و مهاجران را دارای ظاهر ویژه‏ای می‏داند،می‏گوید:«ما در مرز میان دو دنیا مسافرت می‏کنیم و می‏توانیم هر دو دیدگاه را مشاهده‏ کنیم».

بسیاری از آمریکاییهای‏ اسپانیولی الاصل،سالیان سال است که‏ در تنهایی و انزوای مطلق می‏نویسند،و فقط با ماشین‏های چاپ کوچک،مانند ماشین چاپ انتشارات«هیوستون»تغذیه‏ می‏شوند.تنها با موفقیت اخیر کتاب‏ ساندراسین‏روز به نام«زنان،مرداب را تونی موریسن،از داستان‏نویسان مردمی و مشهور کشورش‏ محسوب می‏شود.این واقعیت،که وی هم در مقام یک زن و هم به عنوان یک سیاهپوست سخن می‏گوید،تنها بر توانایی او در سخن گفتن به عنوان یک آمریکایی می‏افزاید،زیرا امروز راه‏ رسیدن به زبان مشترک و همگانی از طریق حزب و گروه مقدور است.برای مثال تونی موریسن در نوول«محبوب»،در بیان‏ خاطرات جمعی،با احیای مجموعهء بخصوصی از جنبه‏های‏ عاطفی این خاطرات،داستان بردگان را به یک حماسهء ملی‏ مبدل می‏سازد.اگر چه نمی‏توان از داستان بردگان به راحتی‏ گذشت،اما موریسن نه تنها به کسانی که زخمخورده‏اند، بلکه،به همگان این امکان را می‏دهد که درد و بی‏عدالتی و نیاز به بهبود را،احساس کنند.

«نمایش در تاریکی»یعنی سفیدی و تصوّرات ادبی،برای‏ اولین بار در قالب مجموعه‏ای از سخنرانی‏ها در دانشگاه‏ هاروارد،ایراد شد.

خانم موریسن در این مجموعه،از ادبا برای ادامهء کار پرمایهء خود یعنی برای انعکاس تجربهء سیاه‏پوستان،در گوش‏ سفیدپوستان،دعوت به همکاری می‏کند.خانم موریسن‏ چنین اظهار می‏دارد که در نوول‏های کلاسیک آمریکایی‏ شخصیتهای سیاهپوست،همانند شخصیت واقعی آنها نادیده‏ گرفته می‏شوند.به نظر او سایه‏ای که بر داستانهای آمریکایی‏ تاریکی افکنده،یک موضوع انتقادی نامشخص است.زیرا به‏ نظر می‏رسد که تمایل به نادیده گرفتن نژاد سیاه،عملی‏ ناخوشایند و حتی روشنفکرانه است. اما جدا کردن سیاست از حیات ذهن،نوعی فداکاری است‏ که به قیمت گزافی تمام شده؛انتقادی که نیاز به تأکید بر این‏ امر دارد که ادبیات نه تنها جهانی نیست،بلکه خطرات«آزادی‏ نژادی»باعث تجزیهء ادبیات شده و باعث افول هنر و هنرمند گردیده است.او می‏افزاید:«هنگامی که لحن انتقاد،به‏ قدری ملایم و یا محتاطانه باشد که در دیدگاههایش ابهام‏ ایجاد شود،همهء ما خوانندگان و نویسندگان،ماتم‏زده‏ می‏شویم».

خانم موریسن این زمینهء پیشنهادی را«طرفداران آمریکایی‏ آفریقا»می‏نامد.وی می‏گوید که داستانهای غیرواقعی‏ سفیدپوستان آمریکا،شخصیتهای کاذبی از سیاهپوستان خلق‏ کرده‏اند که بدون ارادهء خود،واکنش نشان می‏دهند.یعنی‏ روشی که سفیدپوستان از طریق آن رعب و وحشت و خواسته‏های خود را در نظر گرفته‏اند،بی‏آنکه بپذیرند این‏ احساسات در واقع از درون خودشان برخاسته است.بنابراین‏ چنین شخصیتهایی،در واقع سیاه‏پوست نماهایی هستند که در یک نمایش رنگارنگ،شرکت کرده‏اند و در نشان دادن هویت‏ سفیدپوستان،به تملق‏گویی مشغولند.در متن بسیاری از کتابهای معتبر آمریکایی،نظیر داستان«آرتور گوردون پیم» اثر الن پو(1)مرگ یک سیاهپوست با ستمهایی که به وی شده‏ است،نوعی تصویر ناشناخته و مبهم،پس از مرگ‏ سفیدپوستان را در پی دارد.خانم موریسن می‏گوید که این‏ تصاویر ابهام‏انگیز ظاهرا به عنوان پادزهری است،برای‏ سایه‏های تاریکی که همراه روشنایی وجود دارد.یعنی تاریکی‏ و روشنایی که حضور مستمرش،قلب آثار ادبیات آمریکا را با بیم و امید به طپش درمی‏آورد.خانم موریسن همچنین‏ می‏افزاید که سایه‏های تاریک،به طور متناقض سبب شده‏ است که فرهنگ سفیدپوستان با ترس از آزادی روبه‏رو شود.

اگرچه زائران،مستعمره‏نشینان،مهاجران و پناهندگان برای‏ نوید آزادی با آغوش باز به استقبال آمریکا رفتند،با این حال‏ دورنمای عدم دستیابی به این آزادی،باعث شد که در کام‏ خلق و خویی سرکش و سیری‏ناپذیر فرو روند.این موضوع‏ تعجب‏آور نیست،که چرا نویسندگانی در مهیّج‏ترین نوع‏ ادبیات یعنی رمان،به کندوکاو هویت آمریکاییها پرداختند. این نویسندگان توانستند بخش اعظمی از رمانهای خود را به‏ گفتهء ملویل(2)به قدرت سیاهان و شخصیت آنان به عنوان‏ برده اختصاص دهند،یعنی افرادی که فقدان آزادی و سیاهی‏ پوستشان باعث تثبیت تضاد آنها،با اربابان سفید می‏شد. در نتیجه،ملی‏گرایی و ایجاد فرهنگ بردگی سیاهپوستان، دارای مفهوم«چو آزادی نباشد،تن من مباد»بود.

با اوج‏گیری برنامه‏های مطالعاتی و عمدتا تحقیق در زمینهء آزادی سیاسی،ادعای خانم موریسن در مورد نادیده گرفتن‏ موضوع سیاهان در ادبیات،از سوی عامل فرهنگی تعجب‏آور است.زمانی که ظاهرا دانش پژوهان محافظه‏کار،و مفسران، به دلیل اصلاحات سیاسی اجباری،بر سر راه علوم انسانی‏ مانع ایجاد می‏کنند،خانم موریسن نمی‏تواند منتقدین را برای‏ سکوت در برابر تبعیض نژادی مورد انتقاد قرار دهد.ادعای‏ خانم موریسن در مورد جنبه‏های سیاسی«نمایش در تاریکی»نیز،تعجب‏آور است.وی می‏گوید:«می‏خواهم‏ نقشه‏ای رسم کنم،یک نقشهء جغرافیایی انتقادی.و آن را برای‏ گشودن فضای کافی جهت کشف ماجراهای خیالی،و کندوکاو دقیق،یعنی«جهان نو»به کار گیرم،بی‏آنکه مدعی‏ مالکیت آن باشم.در نظر دارم نقشهء انتقادی جالب و پرباری را طراحی کنم،که بر فراز دیوارهای دژمانند رؤیاهای سرنگونی‏ ظلم،با حرکتی زندگی‏بخش پر می‏گشاید».وی ضمن انتقاد از منتقدین روشنفکر به علت مسامحهء آنها از پرداختن به‏ ابهامات،نقشه‏ای در عرصهء خطرناک سیاسی ترسیم می‏کند، بی‏آنکه اقدام به فتح سرزمینهای این نقشه و یا نابودی آنها کند و یا نارضایتی‏ای به وجود آورد.سؤالی که در اینجا مطرح‏ می‏شود این است که،آیا خانم موریسن با چنین احساس‏ ظریف و بی‏طرفانه‏ای می‏تواند در این امر،موفق شود؟

این نسل جدید سفید،اکنون می‏تواند خود را متقاعد سازد فریاد می‏زنند»،و کتاب«پادشاهان‏ بامبو،آواز عشق می‏سرایند»نوشتهء اسکارهی جلوس و برندهء جایزهء نوبل، تعداد اندکی از ناشران به سوی‏ نویسندگان آمریکای لاتین رو آورده‏اند.

بعضی ناشران هنوز محتاط هستند. در سال 1989 انتشارات«پات نام» مبلغ هفتاد و پنج هزار دلار به عنوان پیش‏ پرداخت امتیاز جلد مقوایی کتاب«باران‏ طلا»را-که موضوع آن توصیف‏ مهاجرت اجباری خانوادهء نویسنده،از مکزیکو به کالیفرنیاست-به ویلاسنور، پرداخت کرد.اما ویلاسنور می‏گوید که‏ ناشران،خواهان تغییرات بی‏شماری‏ بودند،«آنها می‏خواستند کتاب را نابود کنند.می‏گفتند که این،داستان، نیست.آنها در نظر داشتند کتاب را به‏ عنوان یک نوول چاپ کنند،و نام آن را به«ریوگراند»تغییر دهند،تا همانند بعضی از فیلم‏های جان وین به شهرت‏ برسد.»

ویلاسنور خانه‏اش را به رهن‏ گذاشت،اندوختهء زندگی مادرش را قرض گرفت و حقوقی را که مدت ده‏ سال به نوشتن کتابش تعلق گرفته بود، بازخرید کرد.

ویلاسنور با ناامیدی به مؤسسهء (انتشارات)«آرت پابلیکو»بازگشت و به‏ وسیلهء دستگاه چاپ کوچک آن مؤسسه، کتاب«باران»را به چاپ رساند.این‏ کتاب در مدت هشت ماه،محبوبیت‏ زیادی پیدا کرد و بیست هزار نسخه از آن فروخته شد نیکلاس کانلوس،رئیس‏ مؤسسه می‏گوید:«اگر ما ناشری متنفذ بودیم،این کتاب هفته‏ها در لیست‏ کتابهای پرفروش مجلهء«نیویورک تایمز» قرار می‏گرفت و هنوز ممکن است به‏ چنین موقعیتی دست یابد.دل،امتیاز جلد کاغذی کتاب را خریده است. نویسندهء کتاب نیز به همراه مولی ایونز و نورمن اسکوارسکوف،به عنوان راهنما، در اجلاسیهء انجمن کتابفروشان‏ آمریکایی،که در ماه مه برگزار خواهد شد،سخنرانی خواهد کرد».

به هر حال ویلاسنور،سینه‏رز،و دیگر نویسندگان آمریکای لاتین،از مدتها پیش،برای خود پیروان آمریکایی‏ وفاداری به دست آورده‏اند.با مطالعهء کتابهایشان در کتابفروشی‏ها، کتابخانه‏ها و مدارس سراسر کشور نه‏ تنها حامیانی از آمریکای جنوبی پیدا کرده‏اند،بلکه،بسیاری از انگلیسی‏ها هم از آنها حمایت می‏کنند.این‏ نویسندگان،در حال حاضر نیز با دشواریهای غیرعادی روبرو هستند.

تنوع و آمارهای جمعیتی،دلایل‏ دیگری است که نشان می‏دهد نویسندگان آمریکای جنوبی مورد توجه‏ بیشتری قرار گرفته و می‏گیرند.انتظار می‏رود تا سال 2010 بزرگترین اقلیت‏ آمریکا،اسپانیولی‏ها باشند.گارسیا که‏ با زبان اسپانیولی در خانه،و با زبان‏ انگلیسی در مدرسه،بزرگ شده‏ می‏گوید:«زمانی که مهاجران آمریکای‏ جنوبی به پیاده کردن روش خود در ایالات متحده ادامه داده و کودکانشان‏ تحصیلات موفق‏تری داشته باشند، نوشته‏های خیلی بهتری وجود خواهد داشت.اکنون،این زبان ما،و این‏ مکان ماست،و نویسندگان ما، دورنمای ادبی تازه‏ای بنا می‏کنند.در حال حاضر ما با فرهنگ خود-و به‏ فرهنگ مهاجرتی خود-آنقدر صمیمی‏ هستیم که به وسیلهء آن به ثروت و شهرت‏ دست یابیم.

.وقفه‏های مکرر مخاطره‏آمیز،در آزادی‏ سیاهان،نشانه‏های متحیر کننده‏ای از بی‏منطقی محض‏ است.آمیختگی سعادت جاودانی دین سوئیفت و زندگی‏ همراه با خشونت مداوم این سخنان ضد و نقیض،راهشان را در لا به لای صفحات ادبیات آمریکا گشوده‏اند.عصبانیت خانم‏ موریسن در مورد این نوشته‏های بسیار ضد و نقیض،پیوسته، آشکارتر می‏شود.وی به نقل از ارنست همینگوی،(4)به نقل‏ سخنان هری مورگان می‏پردازد:«داشتن و نداشتن،داشتن یک‏ کنیز سیاهپوست مانند داشتن یک کوسه ماهی پرستار است». خانم موریسن عبارت بالا را،عجیب‏ترین تشبیه برای نوع بشر می‏نامد.یعنی تشبیه بسیار عجیبی که در آن یک دختر سیاهپوست حتی نه در ردهء یک موجود پستاندار،بلکه در گروه‏ ماهی‏ها به حساب می‏آید.سخنان هری مورگان آنچنان‏ بی‏رحمانه،ناهنجار و مغایر با شکل ظاهری یک انسان‏ است،که منکر تعلق سیاهپوستان به نوع بشر می‏شود.مورگان‏ با به حساب نیاوردن یک سیاهپوست،به عنوان موجودی‏ خونگرم و یا حتی در ردیف نوع بشر،بلکه با تشبیه او به یک‏ کوسه ماهی پرستار،مرتکب همان جنایتی شده است که‏ باعث رنج و عذاب بتی(یکی از شخصیتهای نوول«محبوب») است.بتی در حالی که آبستن است از کودک دیگری پرستاری‏ می‏کند.ولی مورد ستم یک معلم دبستان و شاگردانش،که‏ در زمان کودکی از شیر بتی تغذیه کرده بودند،واقع می‏شود.و آنها با صفات انسانی بتی به مقابله می‏پردازند.

اگر شخصیت آمریکاییها علیه این سایه‏های تاریک شکل‏ گیرد،این موضوع نشانهء ضعف خفتبار،و مایهء شرمساری‏ خواهد بود زمانی که موریسن به کندوکاو عمیق‏تر طرفداران‏ آفریقا می‏پردازد،بی‏طرفی طرح ذهنی او،دیگر به چشم‏ نمی‏خورد.از نظر او مطالعه‏ای که برناردبیلین بر روی‏ شخصیت ویلیام دونبار(3)به عمل آورده،مطالعه بر روی‏ شخصیت یک اسکاتلندی است که شهر پیشرفتهء لندن را برای‏ یافتن هویت واقعی خود به عنوان یک کشاورز ثروتمند،در «می‏سی‏سی‏پی»،ترک می‏کند.احساس فردگرایی،پاکی، شجاعت و مردانگی دونبار به تدریج،به سوی الگوهای اولیهء وحدت آمریکاییهای از هم بیگانه،کشیده می‏شود.

خانم موریسن می‏پرسد:«آیا آمریکاییها از خود بیگانه هستند؟ و اینکه:آمریکاییها،که ادعای بی‏گناهی می‏کنند،نسبت به‏ چه چیزی بی‏گناه هستند؟».پاسخ این پرسش،در وجود نسل‏ طرفدار افریقا نهفته است.با بالا گرفتن اتهام در مورد آمریکاییهای سفیدپوست،بی‏طرفی و قضاوت منصفانهء خانم‏ موریسن،دوستانه به نظر نمی‏آید.گرچه خانم موریسن با بی‏طرفی می‏گوید که هدفش تغییر دادن دیدگاههای انتقادی، از مفعول تبعیض نژادی،به فاعل تبعیض نژادی،یا از کسانی که به عنوان برده،توصیف و یا تصور می‏شوند،به‏ سوی کسانی که آنان را برده می‏خوانند و یا تصور می‏کنند،و همچنین از استعمارشدگان به طرف استعمارگران،است.این‏ تغییر دیدگاه،انتقادی مبرا از تأثیرات اخلاقی نیست.اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟نبوغ و تفکر خانم موریسن‏ احتمالا در گردآوری نام گروهی از نویسندگان است،که‏ سیاهان را برده توصیف و یا تصور می‏کنند.

این نه تنها یک بررسی بلندنظرانهء«نمایش در تاریکی»است، بلکه آشکارترین نمونهء آن نیز هست.شاید هم کسی بتواند ادعا کند که این کتاب،در انتقاد از مسامحه‏کاری در ادبیات‏ آمریکا بسیار اغراق کرده است.نوول کلاسیک«عشق و مرگ‏ در نوول‏های آمریکایی»اثر سلی فیلدلر،مربوط به دوستی‏ دیرینهء شخصیتهای سفیدپوست و سیاهپوست در آثار کوپر(5) و مارک تواین(6)است.در واقع،دلایل مربوط به طرفداری خانم‏ موریسن از آفریقا،در تمام نقدهای ادبی او به طور جسته و گریخته به چشم می‏خورد،اما این انتقادها بندرت‏ مانند«نمایش در تاریکی»با فصاحت و اشتیاق شدید بیان‏ می‏شوند.اگر هیچ گونه مطالعهء منظمی،در مورد نقش‏ شخصیت سیاهان در نمایش،برای به دست آوردن هویتی تازه‏ دیده نمی‏شود،هنوز هم می‏توانیم بخش اعظمی از تحقیقات‏ مربوط به سیاهان و دورهء پس از استعماری،که فقط در مسیر این هدف تلاش می‏کنند،را ببینیم.با وجود این نیروی‏ شفابخش،داستانهای خانم موریسن برای مطالعهء سازنده‏تر پیشنهادهای وی،نیاز به کاوش و بررسی دارد.

موریسن به چهار موضوع،در مورد تحقیقات طرفداران‏ آمریکایی آفریقا،اشاره می‏کند،که سه مورد آن آزار دهنده‏ است.نخست اینکه چگونه به وجود آوردن موضوع سیاهی‏ پوست در آمریکا،باعث حمایت سفیدپوستان در برابر ترس از بردگی،ضعف و ظلم می‏شود؟دوم اینکه،چگونه اختلاف‏ نشانه‏های زبانی سیاهپوستان،به مرور زمان به سرپیچی از مدرن‏گرایی نسبت داده می‏شود؟و سوم اینکه،چگونه این‏ موضوع به سفیدپوستان،این اجازه را می‏دهد که به جستجوی‏ هیأت خود،از طریق خوار کردن دیگران(سیاهان)بپردازند؟اما موضوع چهارم تا حدی متفاوت است.این موضوع به کارگیری‏ داستانهای مربوط به بردگی و راندن سیاهان به عنوان وسیله‏ای‏ میانجی-هم پر مخاطره و هم مطمئن-در مورد انسانیت انسان‏ می‏پردازد.چنین تحلیل‏هایی نشان می‏دهند که چگونه ارائه‏ و خلق این داستان،فرصتهایی برای تفکر در مورد محدودیت، رنج،طغیان و همچنین،اندیشیدن دربارهء قضا و قدر،-علم‏ اخلاق،قوانین کلیّ و اجتماعی رفتار و ادعاها و تعریف تمدن‏ و منطق را به وجود می‏آورد.

گرچه نمی‏خواهم به طرح خانم موریسن جنبهء احساسی‏ بدهم،اما در موضوع پایانی او اشاره‏ای به ایثار و گذشت‏ می‏شود که اشاره‏ای به داستان خود وی یعنی نوول«محبوب» است.خانم موریسن،موضوع بتی در نوول«محبوب»را، نه تنها به ظلم و ستم برده‏داران سفیدپوست ربط می‏دهد،بلکه‏ بتی را برای عدم توجه به خودش،مقصر می‏داند.گرچه بتی‏ برای دست یافتن به آزادی،مرز«اوهایو»را پشت سر می‏گذارد اما نمی‏تواند آزاد شود مگر اینکه از خود رهایی یابد،و دریابد که خودش تنها وسیلهء رهایی،از قید و بند است.در واقع خانم‏ موریسن در کتاب«نمایش در تاریکی»با خلق شخصیت معلم‏ سفیدپوستی که با قهرمان داستان،مانند حیوانی در مزرعه، رفتار می‏کند،به خیالبافی دیگری می‏پردازد.

خانم موریسن ظاهرا در مورد معلم سفیدپوست،این درک را دارد که،چگونه فرهنگ این سفیدپوست،باعث شکل‏گیری‏ عقاید او شده است و آن را امری غیرقابل اجتناب می‏داند. از این رو،این موضوع را به تفصیل در هیأت انتقادی مطرح‏ می‏کند.منظور خانم موریسن در طرفداری از سیاهان آفریقا، آموختن انگیزه‏ای تازه،به نویسندگان سیاهپوست است.

طرفداری خانم موریسن از سیاهان آفریقا،همچنین به‏ سفیدپوستان می‏آموزد که چگونه هویت سفید و سیاه را به‏ وجود آورده‏اند و چگونه انسانیت خود را با نظاره بر محرومیت‏ دیگران(سیاهان)از دست داده‏اند.

برای کسی که از ویژگیهای انسانی محروم شده است، کاوش دربارهء افکار ستمگر،در هر زمانی،بسیار دردناک‏ است.اما این موضوع،برای آنهایی که برای رویارویی با حقیقت و شروع مجدد،شخصیت کاذبی را با پست کردن‏ دیگران(سیاهان)برای خود ساخته‏اند،دردناکتر و با اهمیت‏تر است.گرچه«نمایش در تاریکی»به گونه‏ای که خانم‏ موریسن اظهار می‏کند،کندوکاو صادقانه‏ای نیست،اما صرفا برای متهم کردن فرهنگ سفیدپوستان نیز نوشته نشده،بلکه‏ این کتاب یک طرح خودیاری،هم برای ایجاد قلمرو نوینی،در دیدگاههای انتقادی،وهم،برای برقراری مجدد حیطهء درونی‏ است.

وندی استینر

ترجمهء:سعید سرگزی

پی‏نوشت:

(1)- ragdE nallA eoP (1849-1809)شاعر و نویسندهء آمریکایی.

(2)- namreH ellivleM (1891-1809)رمان نویس آمریکایی.

(3)- mailliW rabnuD (1520-1460)شاعر اسکاتلندی.

(4)- tsenrE yawgnimeH (1961-1899)داستان نویس آمریکایی.

(5)- yentruoC yelyR repooc (1940-1886)نویسنده و هنرمند آمریکایی.

(6)- kraM niawT (1910-1835)داستان نویس آمریکایی.